

جستاری دربارهٔ ایدهٔ راینهارت کوزلک مبنی بر بحران و آسیب زایی اندیشهٔ سیاسی مدرن در بستر سنت ضدروشنگری آلمانی

^۱ بهنام جودی

^۲ کارینه کشیشیان سیرکی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

بحران در نظریه پردازی سیاسی، و همچنین نگارش تاریخ اندیشهٔ سیاسی در اروپا همواره نقشی اساسی داشته است. طی نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم، سنت ضدروشنگری آلمانی با متفکرانی مانند مارتین هایدگر و کارل اشمیت ایدهٔ «بحران» در اندیشهٔ جدید را تبدیل به موضوع پژوهش کرده و به آسیب زایی و نتایج آن اشاره کردند. در دنبالهٔ این نوع از پژوهش ها، راینهارت کوزلک یکی از پژوهشگرانی است با تمرکز بر مفهوم بحران در اندیشهٔ سیاسی مدرن به توضیح سیر تحول و آسیب زایی آن پرداخته است. ما در این پژوهش به بررسی زمینه مند ایدهٔ راینهارت کوزلک دربارهٔ اندیشهٔ سیاسی-تاریخی روشنگری می پردازیم. پرسش این پژوهش اینگونه قابل طرح است: ایدهٔ راینهارت کوزلک مبنی بر بحران زایی اندیشهٔ سیاسی-تاریخی روشنگری در چه زمینه ای، متأثر از چه متفکرانی، شکل گرفته و مدعا و نیت مؤلف در طرح آن چیست؟ مطابق یافته های ما اندیشهٔ کوزلک تحت تأثیر حلقهٔ ضدروشنگری هایدلبرگ، به ویژه کارل اشمیت و کارل لویت مبنی بر بحران در اندیشهٔ مدرن، شکل گرفته است. ایدهٔ کوزلک این است که اندیشهٔ جدید با هابز و از دل بحران جنگ های مذهبی آغاز شد و در ادامهٔ تحول خود، به سبب برهم زدن نسبت اخلاق و سیاست، دچار نوعی تناقض و بحران مداوم بود. ازمین روی، او نوعی غایت شناسی از تبعات اندیشهٔ سیاسی مدرن، به ویژه روشنگری، و نسبت آن با توتالیتاریانیسم سدهٔ بیستم ارائه می دهد تا نشان دهد که اندیشهٔ سیاسی جدید دچار آسیب زایی است.

واژگان کلیدی: بحران، اندیشهٔ سیاسی، روشنگری، ضدروشنگری، راینهارت کوزلک، کارل اشمیت، کارل لویت

۱- دکترای اندیشهٔ سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکدهٔ حقوق، الهیات و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

۲- دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکدهٔ دولت و نظام اداری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران (g_keshishyan@azad.ac.ir) (نویسنده مسئول)

A Research on the Idea of Reinhardt Koselleck about the Crisis and Pathogenesis of Modern Political Thought in the Context of the German anti-enlightenment Tradition

Behnam Joudi¹
Garineh Keshishyan Siraki²

Abstract

The crisis has always played a fundamental role in political theorizing, as well as historiography of political thought in Europe. During the first half of the 20th century, the tradition of German anti-enlightenment with thinkers such as Martin Heidegger and Carl Schmitt turned the idea of "crisis" into a subject of research in the modern thought and pointed out its harm and results. Following this type of research, Reinhart Koselleck is one of the researchers, focusing on the concept of crisis in modern political thought, he has explained the course of evolution and its harm. In this research, we examine the background of Reinhart Koselleck's idea about the political-historical thought of the Enlightenment. The question of this research can be posed as follows: Reinhart Koselleck's idea of pathogenesis in the political-historical thought of the Enlightenment was formed in what context, under the influence of which thinkers, and what is the author's claim and intention in its design? According to our findings, Koselleck's thought was formed under the influence of Heidelberg's anti-enlightenment circle, especially Carl Schmitt and Karl Löwith about the crisis in modern thought. Koselleck's idea is that the modern thought started with Hobbes and from the crisis of religious wars, and in the continuation of its development, due to the disruption of the relationship between ethics and politics, it suffered a kind of contradiction and continuous crisis. Therefore, he presents a type of teleology of the consequences of modern political thought, especially the Enlightenment, and its relationship with the totalitarianism of the 20th century to show that the modern political thought is suffering from harm.

Keywords: crisis, political thought, Enlightenment, anti-Enlightenment, Reinhart Koselleck, Carl Schmitt, Karl Löwith.

1 -PhD of Political Ideas, Department of political science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2 *Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Government and Administrative System, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran (g_keshishyan@azad.ac.ir) (g.keshishyan71@gmail.com) (Corresponding Author)

۱- مقدمه

نظریه‌ها و ایده‌هایی مختلف برای توضیح پیدایش و سیر تکوین اندیشه سیاسی و به‌ویژه اندیشه سیاسی جدید مطرح شده است. طیفی از این نظریه‌ها، «بحران» را در کانون بحث‌ها قرار داده‌اند. البته این نکته را نباید غیرمعمول یا عجیب در نظر گرفت، چرا که اندیشه و زیست انسان همواره ربطی مستقیم با بحران دارد و انسان اروپایی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به‌گونه‌ای که از یونان تا دوران معاصر، بحران نقشی اساسی در نظریه‌پردازی در حوزه‌های سیاست، تاریخ، الهیات و حتی در مرتبه‌ای بالاتر، تمدن اروپایی داشته است. توماس اسپرینگز پیدایش اندیشه سیاسی در اروپا را در قالب چند بحران شناسایی می‌کند، می‌توان آن‌ها را این‌گونه دسته‌بندی کرد: بحران عدالت آتنی که افلاطون به آن واکنش نشان داد؛ بحران ثبات در باب سامان سیاسی که ماکیاوولی آن را طرح می‌کند؛ بحران امنیت که لویاتان هابز پاسخ آن است؛ بحران مشروعیت که لاک حکومت لیبرالی را مطرح می‌کند؛ بحران رژیم کهن که اندیشمندان روشنگری در باب آن به اندیشه‌ورزی پرداخته‌اند؛ بحران نابرابری اخلاقی که روسو برای این وضع ضرورت استفاده از اراده عمومی را طرح کرد؛ بحران اجتماع سیاسی که ادموند برک اصالت سنت را به پیش می‌کشد، و در نهایت بحران سرمایه‌داری که مارکس فرایند واقعی حرکت در تاریخ را در جهت استقرار جامعه فارغ از اعمال قدرت می‌خواست (اسپرینگز، ۱۳۹۲: ۱۷-۲۲). اسپرینگز تلاش می‌کند تا با شناسایی بحران‌های زمانه متفکران، نشان دهد که متفکر سیاسی چگونه به بحران واکنش نشان می‌دهد. «تقریباً تمامی فلاسفه بزرگ بیش و پیش از هر چیزی فلاسفه‌ای سیاسی بوده‌اند، اذهانی که به سبب بحران‌های خاصی در نظام سیاسی مملکت‌شان به ژرفای خود فرورفته و دلمشغول این پرسش بوده‌اند که چگونه راه‌حلی پایدار برای بی‌نظمی اطرافشان بیابند» (فریدریش، ۱۳۹۶: ۲۶-۲۷).

می‌توان دامنه بحث را به نسبت اندیشه سیاسی مدرن با بحران محدود کرد. لئو اشتراوس در مقاله معروف «سه موج تجدد» با سخن گفتن از «بحران مدرنیته»، تلاش می‌کند تا فلسفه سیاسی مدرن را که «از رهگذر گسستی از اندیشه پیشامدرن پدیدار شده» بود، توضیح دهد. از این‌رو، او سه موج را در تحول مدرنیته شناسایی می‌کند. او موج اول را گسستی از فلسفه پیشامدرن می‌داند که با ماکیاوولی آغاز شد و با هابز و بعد لاک ادامه

یافت. آغاز موج دوم با واکنش روسو نسبت به خصایص موج اول بود و تا ایده آلیسم آلمانی تداوم می‌یابد. موج سوم نیز با نیچه آغاز می‌شود. در نهایت، اشتراوس با این نتیجه‌گیری که «نظریه لیبرال دموکراسی و همچنین کمونیسم از موج اول و دوم مدرنیته سرچشمه گرفته‌اند»؛ و این که «معنای ضمنی موج سوم مدرنیته فاشیسم است»، تلاش می‌کند بحرانی را که در مدرنیته تشخیص داده است با این سه موج توضیح دهد (اشتراوس، ۱۳۹۶: ۲۸۷-۳۰۵). کارل اشمیت نیز پیدایش و تکوین اندیشه سیاسی جدید با محوریت لیبرال دموکراسی را بر بستر بحران توضیح می‌دهد که بحران در نهایت به نابودی دولت مطلقه و سست شدن اساس حاکمیت دولت‌های اروپایی طی سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی منجر می‌شود (ب. ک: اشمیت، ۱۳۹۷).

آنچه جالب توجه است، این است که متفکران و نظریه پردازان سیاسی اروپایی جایگاهی اساسی به مفهوم «بحران» در اندیشه ورزی خود داده اند تا جایی که راینهارت کوزلک «بحران» را یکی از مفاهیم «بنیادین» مدرنیته می‌داند (ب. ک: کوزلک، ۱۴۰۱). از همین روی، چه در موضع نظریه پردازی سیاسی، با متفکرانی مانند هابز، لاک، روسو، کانت و... و چه از موضع نگارش تاریخ اندیشه سیاسی، با متفکرانی مانند اسپرینگز، اشتراوس، اشمیت و... بحران همواره نقشی اساسی در آن نظریه ها دارد. یکی از مهم ترین نظریه پردازان و تاریخ نگاران اندیشه سیاسی جدید راینهارت کوزلک (Reinhart Koselleck) آلمانی است که مفهوم بحران را در پیدایش و تحول آسیب زایانه اندیشه سیاسی مدرن، اساسی می‌داند.

۲- بیان مسئله

در این پژوهش تمرکز ما بر اندیشه راینهارت کوزلک در نقد اندیشه سیاسی مدرن و مفهوم «بحران» است که آن را از رهگذر بررسی تأثیر اندیشه استادان او، کارل اشمیت و کارل لویت که از بزرگ ترین مدعیان تز سکولاریزاسیون بودند، در زمینه سنت ضدروشنگری سده بیستمی آلمانی، مطرح خواهیم کرد. با توجه به آن چه که از مطالعات روشنگری در آلمان با محوریت ضدروشنگری مورد اشاره قرار می‌دهیم، ما تلاش می‌کنیم ایده کوزلک را در زمینه فکری آن یعنی آلمان سده بیستم-۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰م- قرار دهیم که اندیشه ضدروشنگری، با مدعای بحران مدرنیته، غلبه داشته است. در نتیجه پرسشی که می‌توان مطرح داشت این

گونه است: ایدهٔ رایبهارت کوزلک مبنی بر بحران زاییِ اندیشهٔ تاریخی-سیاسی روشنگری در چه زمینه ای و متأثر از چه متفکرانی شکل گرفته است، مدعا و نیت او در طرح آن چیست؟ برای پاسخ به این پرسش ما بر کتاب **نقد و بحران** رایبهارت کوزلک متمرکز می شویم که بیان می دارد تکوین آسیب زایانهٔ اندیشهٔ سیاسی مدرن سرچشمهٔ فجایع سدهٔ بیستم بوده است و مطرح می داریم که ایدهٔ **نقد و بحران** کوزلک به شدت متأثر از ایده های کارل اشمیت و کارل لویت با محوریت تز سکولاریزاسیون است. با چنین خوانشی می توان نشان داد که ایدهٔ کوزلک در چه بستر فکری شکل گرفته است و ابزارها و مفاهیمی که او با آن ها اندیشیده است حاصل چه جریان فکری است. نقد کوزلک به اندیشهٔ سیاسی مدرن با محوریت «روشنگری» تلاشی بوده است با این قصد که با ربط دادن اندیشهٔ روشنگری به توتالیتارنیسم سدهٔ بیستم، اندیشهٔ روشنگری را به مثابه یکی از کانون های اندیشهٔ مدرن «نامشروع» اعلام کند.

۳- رایبهارت کوزلک و ایدهٔ بحران در اندیشهٔ سیاسی مدرن

بحث تاریخ نگار اندیشه رایبهارت کوزلک^۱ در باب نقد اندیشهٔ سیاسی-تاریخی مدرن در کتابی با عنوان **نقد و بحران: آسیب زایی جهان بورژوایی** به زبان آلمانی که ترجمهٔ انگلیسی آن با عنوان **نقد و بحران: روشنگری و آسیب زایی جامعهٔ مدرن** منتشر شد، شناخته شده است که «در میان آثار کلاسیک تاریخ اندیشهٔ غرب رده بندی می شود» (Haikala, 1997: 70). کوزلک «ایدهٔ بحران و پیوستگی آن با فلسفه های تاریخ و «آسیب زایی» آن را در روشنگری سدهٔ هجدهم اروپایی ترسیم می کند». به عبارتی، بحث کوزلک در باب نقد اندیشهٔ روشنگری نوعی روایت آسیب شناسانه از «زایش اندیشهٔ سیاسی مدرن با روشنگری» است. کوزلک در روایت خود مفهومی بنیادین مانند «بحران» را یکی از مفاهیم بنیادین برای فهم جهان مدرن و توضیح دهندهٔ مدرنیته و نیروی انگیزاننده و ایده پردازانهٔ جهان مدرن، در نظر می گیرد. افزون بر این، کوزلک در مطالعه ای جداگانه دربارهٔ مفهوم بحران، به مثابه یکی از مفاهیم بنیادین مدرنیته، چرخش های معنایی قابل مشاهده ای را طی زمان بروز و ظهور «مدرنیته»، به مثابه دورهٔ زمانی ویژه با منظری خاص، می یابد. (Gilbert, 2019: 61-62). ایدهٔ **نقد و بحران**

1 -Reinhart Koselleck (1923-2006)

«در اساس صرفاً به زمان پایان جنگ‌های مذهبی تا آغاز انقلاب فرانسه سال ۱۷۸۹ م متمرکز می‌شود و ایده‌های متفکران کلیدی کم‌تر شناخته‌شده آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی را تحلیل می‌کند. موضوع اصلی نقد و بحران بروز و ظهور ابداع بزرگ «سده نقد» قرن هجدهم و «سپهر عمومی» می‌باشد که با شهروندان در حوزه خصوصی و کارکردهای صریح و ضمنی افکار عمومی تداوم یافته است. به نظر می‌رسد نویسنده، ناتوانی مردمان برای دگرگونی بحران آگاهی‌شان به کنش سیاسی بخردانه، به جای حواله مشکلاتشان به یوتوپیا را به مثابه «بیماری» جهان مدرن مورد توجه قرار می‌دهد. ناتوانی برای مواجهه با واقعیت‌ها و رقابت میان فیلسوفان تاریخ یوتوپیاگرا، شانس‌ها برای سروکار داشتن با مسائل را به شیوه‌ای صلح‌آمیز تضعیف می‌کند و جاده منتهی به فاجعه را هموار می‌کند. بدین سان، کوزلک ریشه‌های «آسیب» مدرن را تا روشننگری ردیابی می‌کند» (Haikala, 1997: 70-71). اگرچه باید توجه داشت کوزلک «عضوی از نسل پس از جنگ جهانی دوم دانشگاهیان آلمانی است که با گذشته ملی متأخر خود کنارآمده و آثار او بخشی از نقد آن گذشته را شکل داده است» (Gilbert, 2019: 61) و طرح بحثی چون «بحران» و «آسیب‌زایی» را باید در همین راستا، تحلیل کرد. از همین روی، باید توجه داشت که هرچند ایده نقد و بحران کوزلک بیرون از افق آکادمیک و سیاسی‌ای شکل گرفت که «بحران اندیشان وایماری» ایجاد کرده بودند؛ اما، ایده بحران مدرنیته و روشننگری بخشی مهم از آن چیزی است که مدرنیته را یک دوران نامشروع تعریف می‌کند، که به اندیشه کوزلک نفوذ کرده است. بنابراین، به موجب کار در زمینه پس‌از جنگ جهانی دوم، کوزلک واژگانی مانند «بحران» را برای ارزیابی دوباره، بخصوص در پرتو نتایج فاجعه‌بار جنگ، به کار برد» (Gilbert, 2019: 63-64). از همین روی، «نیروی برانگیزنده و گزنده نظریه کوزلک درباره «روشننگری» به شکلی «تفکیک‌پذیر» با جریان غالب حمله و رد روشننگری در آلمان، مرتبط است» (Fillafer, 2007: 323). کوزلک طرح بحث خود در باب نقد اندیشه روشننگری و ارتباط آن با توتالیتترینسم سده بیستم را آشکارا از منظری لوتیتی درباب فلسفه‌های تاریخ مدرن آغاز می‌کند. در نظر کوزلک وضعیت سده بیستم اعم از فاشیسم و نازیسم، توتالیتترینسم، دو جنگ جهانی و شکل‌گیری دو بلوک شرق و غرب را باید در اندیشه یوتوپیاگرایانه روشننگری جستجو کرد که چنین نتایجی فاجعه‌بار داشته است. به گونه‌ای که پس از شکل‌گیری مفاهیم نقد، نقدگری و بحران درون فلسفه‌های

تاریخ پس از انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه، با نوعی یوتوپیاگرایی سکولار مواجه هستیم که ریشه‌های الهیاتی دارد (Koselleck, 1988: 1-9). «در واقع، شرح لُویت از مشتق شدن آگاهی تاریخی مدرن (از آخرت شناسی یهودی-مسیحی)،» بر کیفیت رساله‌ی نقد و بحران کوزلک افزود هرچند کوزلک برداشتی که از سیاست داشت «در ابتدا وامدار اشمیت» بود و به قول کرول به «ضمیر» او راه یافته بود. بنابراین، کوزلک در رساله‌اش به نقد فلسفه‌ی تاریخ پرداخت که «بر شرح لُویت استوار بود» (کرول، ۱۳۹۹: ۲۱۳). البته بیشتر تحلیل‌گران، به زبان انگلیسی تا جایی که در دسترس قرار دارد، بر وجه «اشمیتی» ایده‌ی نقد و بحران تأکید کرده‌اند؛^۱ اما ما وجه لُویی آن را نیز برجسته خواهیم کرد.

۴- سنت «ضدروشنگری»^۲ آلمانی: بحران و مدرنیته

نیچه و بعد ماکس وبر آثاری پژوهشی را منتشر کرده بودند که درباب مطالعه‌ی جریان‌های مختلف در دوران جدید و تمایزبانی آن‌ها را از مسیحیت بحث کرده بودند؛ اما آن آثار کم‌تر به فکر تمرکز ویژه بر دوران جدید و به ویژه اندیشه‌ی روشنگری بودند. از آغاز سده‌ی بیستم در آلمان، نوعی از گفتار شکل گرفت که «بحران» را در کانون بحث خود قرار داد. بحران دوران جدید، بحران روشنگری، بحران سیاسی، بحران اروپا، بحران معنا و... کلیدواژه‌های این گفتار بود که به سرعت مفهوم بحران را به نشانه‌ی زمانه‌ی جدید و نتایج اندیشه‌ی مدرن معرفی می‌کرد. هر متفکری از زوایای گوناگون به بررسی بحران می‌پرداخت، نمونه‌ی مشهور استفاده از بحران، ادموند هوسرل در عنوان کتاب *بحران علوم اروپایی* بود. کارل اشمیت، نظریه پرداز حقوقی «وضعیت استثناء» و بستگی آن به تصمیم حاکم در اندیشه‌ی پیشاروشنگری را با توجه به تز سکولاریزاسیون برجسته کرد و نتیجه گرفت سست شدن مفهوم حاکمیت، به واسطه‌ی

۱- برای مثال بنگرید به: (Norberg, 2015: 12)، (Pankakoski, 2010: 752)، (Gilbert, 2019: 63)، (Leander Fillfer, 2007: 328)، (Bizas, 2016: 4).

۲- روشنگری از همان آغاز موضوع تأمل اروپایی‌ها بود، حتی در واکنش به جریان روشنگری، جریانی متقابل با نام «ضدروشنگری» شکل گرفت که هردو بر یک را از بنیان‌گذاران جریان ضدروشنگری می‌دانند؛ اما اصلاح «Gegen-Aufklärung» یا ضدروشنگری را برای نامیدن جریان مقابل روشنگری به نظر می‌رسد نیچه ابداع کرده است که در آلمان سده‌ی بیستم کاربردی عمومی یافت. برای اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر بنگرید به کتاب Sternhell, 2010

سکولاریزاسیون، با اندیشه روشننگری رخ داده است که در هیئت بحران تا سده بیستم ادامه می یابد. کتاب های الهیات سیاسی و لویاتان در نظریه دولت تامس هابز را اشمیت به همین منظور نوشت. مارتین هایدگر مفهوم «اضطراب وجودی» (*Angst*) یا «بحران» را در سال های پایانی دهه ۱۹۲۰م به جهان آلمانی معرفی کرد که دوران مدرن را نامشروع تلقی می کرد، هرچند دامنه بحث او گسترده تر و تا به یونان می رسید. طی نیمه نخست سده بیستم این دو، مفهوم بحران را تبدیل به خطابه ای کردند که دائم از بحران های دوران جدید و اندیشه روشننگری سخن می گفتند. با توجه به فضای فکری ضدروشننگری نیمه نخست سده بیستم، آن زمان دو موضوع در دستور کار بود: تاریخ و بحران. «تاریخ» (شامل آنچه فریدریش ماینکه سال ۱۹۳۶م سرانجام تحت عنوان «تاریخ گرایی» سر زبان ها انداخت) و «بحران»، سستی مشخص و طولانی درحیات فکری آلمانی دارد که به طور عمده با تغییرهای تجربی در رابطه جهان آلمانی با سایر جوامع غربی شکل گرفته است. کوزلک این مباحث را از طریق استادان شناخته شده اش، کسانی که معمولاً آشکارا در سمت محافظه کار طیف سیاسی زمانه خود دسته بندی می شوند، درهم ادغام کرد» (Bizas, 2016: 3-4). پس از پایان جنگ جهانی دوم، گفتار ضد روشننگری، بحران را به شیوه ای متفاوت به کار گرفت. به گونه ای که با تجربه ناسیونال سوسیالیسم، جنگ جهانی دوم و فجایع به بار آمده حاصل از اندیشه های ضدروشننگری، متفکران ضدروشننگری استراتژی جدید اتخاذ کردند: بحران روشننگری و سرانجام توتالیتریستی آن. گفتار بحران فجایع نیمه نخست سده بیستم را به حساب روشننگری نوشت. متفکران ضدروشننگری، روشننگری را «در طرح ها و روایت های تاریخی جدید» مورد مطالعه قرار دادند که تز سکولاریزاسیون از همه برجسته تر است. این مطالعات مبتنی بر «مفروضاتی تفسیری» دنبال می شد که «با تجربه اخیر ناسیونال سوسیالیسم» ارتباط پیدا می کرد. «ناامیدی پس از ۱۹۴۵م اغلب انگیزه ای برای به پرسش کشیدن اصول عقل گرایی و وعده های رهایی بخش روشننگری نبود، بلکه سنت انکار فضایل «روشننگری» بود که پرشمار از معاصران را با ابزاری برای جداکردن خودشان از ناسیونال سوسیالیسم تجهیز می کرد». این ابزار تفسیری نوعی «غایت شناسی روشننگری و تبعات آن بود» (Fillafer, 2007: 323-324).

در این دوره، برای نمونه، نخست هورکهایمر و آدورنو با انتشار کتاب *دیالکتیک*

روشننگری و سپس کارل لُویت با انتشار کتاب *معنا در تاریخ* حمله به دوران جدید و اندیشه‌ی روشننگری را تقویت کردند. در این جریان ضدروشننگری، تاریخ روشننگری به شیوه‌ای ویژه و خاص روایت می‌شود. در این روایت آلمانی، که در حکم «اعاده» ماهرانه‌ی تاریخ روشننگری و همچنین «به شیوه‌ای لجوجانه بی ارزش» کردن آن بود، تمام مفهوم سازی‌ها سویه‌هایی غایت شناختی به خود گرفتند «جایی که مباحث درباره‌ی تاریخ‌گرایی، روشننگری و به‌کارگیری مدل‌های علمی با اغراض به شدت سیاسی همراه شده بود» (Fillafer, 2007: 324). این غایت‌شناسی‌ها تلاش داشتند تا با مبداء قرار دادن اندیشه‌ی روشننگری به مثابه سکولارشدۀ ایده‌های الهیاتی، غایت و نتایج آن را در فجایع سده بیستم نشان دهند. در حمله‌ها به روشننگری و در زمینه جهت‌گیری‌های فکری پس از ۱۹۴۵م، بسیاری از مفسرین بی‌پرده «پروژه روشننگری» را در سه گزاره مشخص کردند: «(۱) تناقض‌گویی، (۲) دورویی لیبرال یا خودفربیی، (۳) تلاقی مدعیات اخلاقی و اهداف سیاسی که با اتهام‌های رسواکننده، نصایح و بهانه‌جویی‌های همیشگی، پوشانده شده بود. سنت دیرینه انکار فضایل «روشننگری» در آلمان، متقلبانۀ استبداد فکری روشننگری را درگرو رسواسازی و بدنام سازیِ جُور همه‌جانبه‌ی آن قرار داد که گفته می‌شد زندگی انسان را تحت‌الشعاع قرارداده است. این شرح تحریف شده از روشننگری امکان اظهار نظر بی‌طرفانه از دلالت‌های سیاسی پست مدرنیسم را به‌دست می‌دهد. منتقدان روشننگری این اتهام را مطرح می‌دارند که اجبار اعمال‌شدۀ سیاست برتری جویانه و دستور اخلاقی روشننگری به‌طورغیرقابل مقایسه نسبت به محدودیت‌های زمانه «پیشامدرن» یا «*alteuropäisch*» ظالمانه است. این امر باعث ایجاد نوعی دل‌تنگی (نوستالژی) نسبت به عصر پیشامدرن شد» (Fillafer, 2007: 327). به‌عبارتی، متفکران سنت ضدروشننگری در راستای مقابله با روشننگری و پیشبرد اندیشه‌های خود، تئوری‌پرداز ناسیونال سوسیالیسم می‌شوند، اما با شکست آن، از زاویه‌ای دیگر به روشننگری حمله می‌کنند: (۱) تطهیر خود از تئوری‌پردازی‌های نازیستی، (۲) حمله به مدرنیته و روشننگری از طریق ارتباط دهی آن با نازیسم» (Edwards, 2006: 431). از همین رو، در گفتار ضدروشننگری، اندیشه‌ی روشننگری چیزی نیست جز صورت سکولارشدۀ ایده‌های الهیاتی که با بحران و آسیب‌زایی‌های مکرر در نهایت منجر به فاجعه شده است.

۴-۱- حلقه ضدروشنگری: دانشگاه هایدلبرگ دهه ۱۹۵۰م

دانشگاه هایدلبرگ را «چیزی بیش از مکانی جغرافیایی» دانسته اند که «محل روح آلمانی است.» (کرول، ۱۳۹۹: ۲۱۰) در دهه ۱۹۵۰م تقریباً اکثر متفکران ضدروشنگری در این دانشگاه حضور داشتند. هرچند هایدگر و اشمیت از تدریس منع شده بودند؛ اما نفوذی بسیار در این دانشگاه داشتند و گهگاهی نیز در سمینارها یا درسگفتارها حاضر می شدند، اساتید و دانشجویان نیز از آنها متأثر بودند. آن چه می توان «حلقه ضدروشنگری» در دانشگاه هایدلبرگ نامید در فاصله میان دو جنگ جهانی به واسطه حضور امثال اشمیت و هایدگر شکل گرفته بود؛ اما پس از جنگ جهانی دوم، دور تازه ای از حلقه این متفکران ضدروشنگری شکل گرفت. «دانشجویان بسیار، بازماندگان جنگ و کسانی که به تازگی از اقامت اجباری در اردوگاه اسراء بازگشته بودند و خلاصه نسلی از دانشجویان، به این دیوار نامرئی با سنت ها و اسطوره ها و قهرمان هایش می آمدند.» نیکولاس زومبارت یکی از این هایدلبرگی ها می نویسد: «ما هیچ نمی دانستیم ... تاریخ اندیشه، تاریخ حلقه های کوچک دوستان است.» «این حلقه در زمان ورود لئویت به هایدلبرگ، از زومبارت، هانو کستینگ و راینهارت کوزلک تشکیل می یافت-زومبارت دکتری اش را به سال ۱۹۵۱م، تمام کرد. اما دوستانش، کستینگ و کوزلک، در هایدلبرگ ماندند تا به روش های مختلف با لئویت در ارتباط باشند. این سه نفر چیزی شبیه به «باشگاه طرفداران کارل اشمیت» را تشکیل دادند.» (کرول، ۱۳۹۸: ۲۱۰-۲۱۱) از همین رو، می توان گفت که به طور ویژه توجه به «بحران» به مثابه موضوع پژوهش در آثار کوزلک تأثیر «نسل متفکران میان دو جنگ جهانی در آلمان» بود که موجب «اکتشاف گسترده او از این مفهوم» شد. کوزلک به همراه پُر شمار از شخصیت هایی که در جمهوری وایمار به «بحران آگاهی» رسیده بودند، در ارتباط بود. «اشمیت و هایدگر، بخصوص، سیاست و فلسفه را در جهت مداخلات روشنفکرانه به هم نزدیک کردند و به دنبال تشدید «بحران» بودند و آن را در جهت هایی رادیکال قرار دادند. محافظه گرایی رادیکال آنها به دنبال وارونه کردن چیزی بود که با عنوان تحول متصلب، ساکت کننده و متناقض جهان مدرن می دیدند.» (Gilbert, 2019: 63-64).

۴-۱-۱- کارل اشمیت: سکولاریزاسیون و بحران اندیشه سیاسی مدرن

کارل اشمیت حقوقدان آلمانی از شخصیت هایی در تاریخ اندیشه سده بیستم بود که درباب

آراء، نظرات و پیشینهٔ سیاسی که داشت بحث‌هایی گسترده دربارهٔ او شده است و او را جزو محافظه‌گرایان دسته‌بندی کرده‌اند. کوزلک با اشمیت در دانشگاه هایدلبرگ آشنا شد و دوستی عمیق میان آنها شکل گرفت. از منظر کوزلک، اشمیت کسی بود که تناقض‌های مدرنیته را به‌خوبی می‌توانست نمایان کند و بینشی از واقعیت‌های گذشته تا به امروز را به او بدهد که در سایهٔ بازآموزی و سیطرهٔ علوم اجتماعی آمریکایی در دانشگاه‌های آلمان پس از جنگ جهانی دوم، به فراموشی سپرده شده بود (Olsen, 2014: 24). اشمیت تناقض‌های موردنظر کوزلک را در آثار خود بیان کرده بود. برای نمونه، اشمیت در کتاب *الهیات سیاسی* به‌طورح این نکته پرداخته بود که «تمام مفاهیم نظریه‌های مدرن دولت، صورت سکولار شدهٔ مفاهیم الهیاتی‌اند.» (اشمیت، ۱۳۹۳: ۷۷) کتاب *لویاتان در نظریهٔ دولت تامس هابز* اشمیت بود که به اندیشهٔ کوزلک دربارهٔ بحران زایی و نامشروعیت اندیشهٔ مدرن جهت داد. اشمیت در این کتاب به شدت حملات خود افزود و نظریهٔ‌های دولت را که در قالب لیبرال دموکراسی در اندیشهٔ روشنگری متجلی شده بود هدف قرار داد. اشمیت «خاستگاه لویاتان را در کتاب مقدس عبری؛ تفسیرهای مسیحی-الهیاتی و یهودی-کابالیستی؛ معنا و امکانات احیای این نماد توسط هابز» می‌جوید و به «پژوهش متنی و ریشه‌شناختی لویاتان در اثر هابز» می‌پردازد. سپس، با معرفی لویاتان در مقام «خدای فناپذیر» در هیئت سکولار شده از الهیات یهودی و مسیحی؛ در عین حال آن را «یک شخص نماینده-حاکم و یک ماشین غول آسا» می‌داند. در مرحلهٔ بعد این نظر را مطرح می‌کند که چون این لویاتان یا «ماشین غول آسا در یک مکانیزم فرماندهی که به نحوی غیرقابل مقاومت، کارکردی و از حیث فنی بی طرف است، منقضی می‌گردد.» به گونه‌ای که «تفکیک درون از بیرون، شخص حاکم-نماینده را از پای در می‌آورد» و «ماشین دولت مشروطه در پلورالیسم قدرت‌های غیرمستقیم، فرومی‌شکند.» درنهایت، «این نماد شکست می‌خورد و توان او در حد رویارویی با معنای متضادش (یعنی بهیموث) نیست.» در نتیجه، اندیشهٔ سیاسی مدرن با آسیبی که از لویاتان شروع شد، از اساس دارای مشکل بود و با لیبرال دموکراسی و محدود شدن قدرت حاکم، حاکمیت‌های دولت‌های اروپایی را سست کرد و موجب بروز شورش‌ها و انقلاب‌ها با هدایت فلسفه‌های تاریخ شد. (اشمیت، ۱۳۹۷: ۴۵)

۴-۱-۲- کارل لُویت: ریشه های الهیاتی آگاهی تاریخی مدرن و نامشروعیت آن

کارل لُویت در قیاس با دیگر فیلسوفان ضدروشننگری مانند اشمیت یا هایدگر، یهودی بود و از همین روی مورد تعقیب نازی ها قرار گرفت. سال ۱۹۵۲م بود که با تلاش های هانس گيورگ گادامر، لُویت برای تدریس به دانشگاه هایدلبرگ دعوت شد. جالب توجه است که «بخش اعظم نفوذ اولیه لُویت در آلمان، محدود به حلقه ای از دانشگاهیان جوان بود که نوشته های اشمیت، از جمله الهیات سیاسی، در بین آنان جایگاه نوعی «کیش» را داشت.» (کرول، ۱۳۹۹: ۲۰۸) لُویت کتاب **معنا در تاریخ** را سال ۱۹۴۹م در آمریکا و به زبان انگلیسی منتشر کرده بود. اثری چندسویه که نه تنها به مسأله کلی معنا و اهمیت رخدادهای گذشته می پردازد، بلکه مسئله پیش زمینه الهیاتی فلسفه تاریخ را نیز با توجه به ارتباط «تاریخ قدسی و تاریخ سکولار» بررسی می کند (ریسترر، ۱۳۹۴: ۱۰۹). تز اصلی لُویت در آن کتاب بیان می دارد که «برخلاف این باور رایج که تفکر تاریخی به معنای دقیق کلمه تنها در دوران مدرن و قرن هجدهم آغاز شد؛ فلسفه مدرن تاریخ از ایمان یهودی و مسیحی به تحقق وعده الهی نشأت می گیرد و به سکولارشدن الگوی آخرت اندیشانه آن ختم می شود» (لُویت، ۱۳۹۶، مقدمه: صفحه بیست). از همین رو، «لُویت معتقد بود که بحران مدرنیته، بازگشت به خاستگاه های این دوران را توجیه می کند و ضروری می سازد، اما هدف از این بازگشت، نه احیاء خاستگاه ها، بلکه فهم ریشه های آگاهی مدرن است» (کرول، ۱۳۹۹: ۱۹۵). کوزلک بارها در آثار خود، برآمدن جهان مدرن را در ارتباط با جنبه های گوناگون «فلسفه های مدرن تاریخ» توضیح می دهد. او این بینش و جنبه از تفکر درباره جهان مدرن را طی تحصیل در هایدلبرگ به واسطه مطالعه کتاب **معنا در تاریخ** لُویت به دست آورد. ارتباط کوزلک با لُویت در هایدلبرگ دوجانبه بود به گونه ای که لُویت داور دوم رساله نقد و بحران کوزلک بود و در مقابل، کوزلک یکی از مترجمان کتاب معروف لُویت **معنا در تاریخ** از انگلیسی به آلمانی بود (Olsen, 2014: 22-21). کوزلک نه تنها از ایده لُویت، فلسفه مدرن تاریخ به مثابه آخرت اندیشی سکولار شده، در تحلیلی که از ریشه های اندیشه سیاسی مدرن ارائه می دهد، استفاده می کند بلکه مکرر علیه ایده هایی که در آن تاریخ پروژه ای درحال

پیشرفت در نظر گرفته شده است و می‌تواند برنامه‌ریزی شده به‌سوی هدفی نهایی حرکت کند، نقادی کرده و هشدار می‌دهد. چنین ایده‌هایی-آنگونه که کوزلک آن‌ها را می‌دید-نتایجی فاجعه‌بار برای طرح‌های سیاسی و اجتماعی و هرگونه تصمیم‌گیری از انقلاب فرانسه به این سو داشته است (Olsen, 2014: 23).

۵- رایبهارت کوزلک: بحران و آسیب‌زایی اندیشه‌ی سیاسی مدرن

با توجه به توضیحات بخش قبل در این بخش به ایده‌ی بحران‌زایی اندیشه‌ی روشنگری با محوریت مفاهیم «نقد» و «بحران» که کوزلک مطرح کرده است می‌پردازیم و در لابلای بررسی این ایده نکاتی را که تأثیر اشمیت و لُویت در آن‌ها قابل بیان است برجسته می‌کنیم.

۵-۱- پیدایش اندیشه‌ی سیاسی مدرن: بحران امنیت و مطلقه‌گرایی

کوزلک بر مبنای بحث اشمیت در کتاب *لویاتان در نظریه‌ی دولت* توماس هابز، پیشاوضاعیت پیدایش اندیشه‌ی سیاسی مدرن با محوریت جریان روشنگری را بر اساس برآمدن دولت مطلقه از دل جنگ‌های مذهبی در اروپا توضیح می‌دهد. از نظر کوزلک نخستین رویدادی که هابز در آن نقش اصلی را بازی کرد، «دورانی» است که برآمده از دولت مطلقه بود. «دست آورد ویژه هابز این بود که اصلی را قاعده بندی کرد که بر اساس آن دولت مطلقه‌گرا به وجود می‌آمد: اصل جدایی سیاست از اخلاق. هابز این جدایی سیاست از اخلاق را ضروری می‌دید؛ به این دلیل که شور و احساسات مردمان، احکام اخلاقی و میل به قدرت در وجود انسان‌ها همواره با یکدیگر در تضاد هستند. نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر، (اگر حدومرزی بسنده برای این تمایلات تعیین نشده باشد) نزاع، جنگ و جنگ داخلی خواهد بود که هرکدام صرفاً مرگ خشونت‌بار را در پایان به ارمغان خواهد آورد، همان‌گونه که در جنگ‌های داخلی مذهبی و مرگبار به اثبات رسید» (Olsen, 2014: 47). به عبارتی، هابز این نکته را برجسته کرد که وابسته بودن اصول اخلاق به سیاست، زمانی که جوامع با دو بدیل صلح و جنگ سیاسی روبرو شده‌اند، بی‌معنی است؛ بنابراین، او به بیرون راندن «وجدان» از حوزه‌ی دولت اقدام می‌کند و امر خصوصی و عمومی را به مثابه دو سپهر جدا از هم مورد توجه قرار می‌دهد (Koselleck, 1988: 37). نکته‌ی مهم در کار هابز اینجاست که دولت مطلقه و مطلقه‌گرا صرفاً سازوکاری عظیم نیست، بلکه موجودی ساخته‌ی دست بشر است که روح آن، حاکمیتی است که آگاهی به «*politicum*» یا «امر سیاسی» را از بین برد. با این حال، در همان

وضعیت، فضای خصوصی برای دین، مشورت و آرمان‌ها را تصدیق یا ایجاد کرد. اینجا، این حوزه مخفی یا سپهر خصوصی، سپهری است که هیچ علاقه‌ای به حاکم ندارد. دین، بازتاب‌دهنده وجود انسان است که می‌تواند پراکتیس دینی داشته باشد و بازتاب‌دهنده مصالح فردی است. سپهر خصوصی همچنین تبدیل به فضایی برای نقدگری می‌شود (Koselleck, 1988: 35). از همین رو، «دولت مطلقه»، پاسخی به جنگ‌های داخلی مذهبی بود که هدفش حفظ صلح بود. هابز به همین دلیل سیاست را منحصر به قلمرو دولت کرد و اخلاق را به سپهر خصوصی تابعین دولت، منتقل نمود. «هابز این کار را با مطالبه فرمانبرداری «بیرونی» یا «outer» تابعین دولت در عوض حمایت شدن از سوی دولت، انجام داد درحالی‌که به تابعین دولت آزادی «درونی» یا «inter» اعطاء کرد: آگاهی آزادانه در رابطه با مسائل دین و اخلاق. مطابق نظر کوزلک، این تمایز مفهومی به یکباره به شکلی موفقیت‌آمیز دولت مطلقه را خلق کرد و بذر نابودی وحشتناک آن را نیز (درون آن) کاشت» (Olsen, 2014: 47-48). از اینجا، دومین رویداد «دورانی» یعنی انقلاب فرانسه و نابودی دولت مطلقه شکل گرفت. «همان‌گونه که صلح به تدریج برقرار شد، حاکم، مشروعیت خود را از دست داد و این امر از این هم فراتر رفت به این دلیل که حفظ صلح و حمایت دولت از تابعین، با حفظ دولت، جایگزین شده بود» (Isenberg, 2012: 3). «زمانی که شهروند خود را ناتوان می‌یابد، می‌فهمد قاعده موجود (دولت مطلقه) بر او غلبه یافته است و او در مقابل دولت در نقش خود همچون عامل اخلاقی واکنش نشان می‌دهد؛ از اینجا سیاست و اخلاق شروع به ایجاد ارتباط دو قطبی می‌کنند» (Pía Lara, 2013: 109).

کوزلک مدعی است که رهایی متعاقب خرد از سلطه دولت در روشنگری، تبدیل به نیرویی می‌شود که دولت مطلقه را دقیقاً به این دلیل که هابز بر خرد (*raison d'état*) تکیه کرده بود، از بین می‌برد. بدین‌سان بی‌طرف سازی وجدان در سیاست با سکولاریزاسیون اخلاق همراه شد. بدین‌سان اخلاق، بسیار تلاش می‌کند تا سیاسی شود و موضوع عمده مباحث سده هجدهم می‌شود. دگرترین‌های اخلاقی جانشین دین می‌شوند (Koselleck, 1988: 31-39). در نتیجه، دولت مطلقه گرا-لویاتان-که از دل اضطرار وضعیت بحرانی جنگ‌های داخلی مذهبی برآمده بود، به مثابه «ساخته دست بشر، سکولار شده و خدایی میرا یعنی دولت مطلقه‌گرا سرانجام به دست همان افراد (تابعین دولت مطلقه)، کسانی که با آن

زندگی می‌کردند و آن دولت مطلقه برای حفاظت از تابعین و بقاء، ایجاد شده بود، کشته می‌شود. با رانده‌شدن دولت مطلقه از سپهر سیاست، شهروندان به وضعیت خودشان از طریق بازکردن راهی برای هدایت مازاد آزادی یوتوپیایی درونی (حوزه خصوصی) خودشان به سپهر عمومی که در حال برآمدن بود، واکنش نشان دادند. سپهر خصوصی جایی بود که در آن به‌طور مخفیانه شروع به بحث و نظر کرده بودند، با برآمدن سپهر عمومی این بحث‌های مخفی درباره موضوعات بحث‌برانگیز که شامل سیاست دولت بود به سپهر عمومی منتقل می‌شود و این بار به‌طور مخفیانه در آن بر اساس ارزش‌های اخلاقی فردی، ادامه می‌یابد. برآمدن دولت مطلقه با جنگ‌های داخلی مذهبی و برافتادن آن با انقلاب فرانسه، نتیجه‌اش، جدایی میان سیاست و اخلاق بود که برای دولت مطلقه‌گرا ثابت شده بود که سرنوشت‌ساز است» (Olsen, 2014: 48). کوزلک تا این جا به بسط و توضیح پر جزئیات تر و پیچیده تر بحث اشمیت در باب دولت مطلقه می‌پردازد که از نظر او موجبات دوگانه خصوصی و عمومی را فراهم آورده بود.

۵-۲- نقدگری ریابارتانه بورژوازی: تلاش روشنگران برای نابودی «لوباتان»

در این موضع، کوزلک با بسط دیدگاه‌های اشمیت، به چگونگی بروز و ظهور «سپهر عمومی» در کلوب‌ها، سالن‌ها و انجمن‌های سری و چگونگی همگرایی آن با برآمدن بورژوازی می‌پردازد که در آن آگاهی جدید اجتماعی، مفاهیم اخلاق، سیاست و رابطه آن‌ها، در پرتویی جدید نگریسته می‌شود. مطابق با نظر کوزلک، جان لاک عبارت «حق عقیده» را همچون گونه‌ی سومی از حقوق، جدا از حقوق الهی و قانونی، ابداع کرد. حتی اگر شهروندان فاقد قدرت اجرایی باشند، آنها همچنان دارای قدرت به کاربردن قضاوت‌های اخلاقی خودشان، ولو به شکلی پنهانی هستند. اخلاق را که هابز از سیاست بیرون رانده بود جان لاک اعاده کرد، آن‌هم به دو طریق: نخست، جنبه الزامی اخلاق که دیگر متعلق به فرد شهروند نبود، بلکه متعلق به جامعه بود آن‌هم به شکلی گسترده همان‌طور که به لحاظ «ساختاری» در «کلوب‌ها» و شکل‌هایی دیگر از انجمن‌ها شکل گرفت. دوم، اخلاق بورژوایی که مخفی و ناگفته بود به حوزه عمومی بازگشت. آنچه لاک از بند رها کرده بود چالشی مسلم برای قدرت دولت مطلقه‌گرا بود. در تحلیل اینکه شهروندان، طبقه اجتماعی جدید را چگونه در سپهر عمومی

می‌سازند کوزلک آن را مسئولیتی می‌داند که برعهده لژهای ماسونی سرّی، ادبا، روشنگران^۱ و درکل جامعه بورژوازی بود (Koselleck, 1988: 54-55, 71)

از نظر کوزلک پرسش‌ها درباب تصمیم‌گیری و حق تصمیم‌گیری میان حکومت و مردم را جان لاک بدون اینکه پاسخی به آنها بدهد رها می‌کند اما در اروپای قاره‌ای برخلاف انگلستان، آن پرسش‌ها، پاسخ‌هایی روشن در سپهر عمومی که در حال برآمدن بود، می‌یابند «جایی که نقدِ قدرتمند دولت مطلقه‌گرا اول‌ازهمه در میان فیلسوفان روشنگری بیان شده بود، در مقام نمایندگانِ تغییرهای فراگیر، در اندیشه اروپایی شکل گرفت و سپس به ردّ اتوریته دولت به علّت مشروعیت اخلاق، انجامید و به تدریج اخلاق همچون چیزی «درست»، «معتبر» و «طبیعی» درک شد درحالی‌که سیاست «شر» تلقی شد. از این رو به جای اینکه به دنبال حمایت و حفاظت زیر سایه دولت باشند، تابان دولت اکنون به دنبال در امان بودن از (شرّ) دولت در نهادهای سپهر عمومی (لژها و کلوب‌ها) بودند جایی که نقدگری اخلاقی باید در نهان (و سرّی) به پیش برده می‌شد-و با ادعای غیرسیاسی بودن-به مبارزه با دولت مطلقه‌گرا می پرداختند» (Olsen, 2014: 49). در این زمان، «امر مخفی» (نقدگری سیاسی) در اخلاقیات پنهان شد. این جایی بود که ایده‌هایی جدید درباره آزادی و حقوق ایجاد شد. انسان در حوزه خصوصی خودش، انسانی آزاد بود؛ درجایی که تنها، انسان بود (Koselleck, 1988: 38) و آزادی در نهان تبدیل به رمز آزادی شد. امر مخفی، جوهره وجودی برای متفکران و فراماسون‌ها بود. فراماسون‌ها، علایق اجتماعی بورژوازی جدید را بیان کردند، بلکه مهم‌تر آنها ایده‌های روشنگری را متجلی ساختند. لژ ماسونی، حکم اخلاقی شهریار حاکم را از طریق نقد و وجود صرف آن، بیان می‌کرد. در مقابل، شهریار شاهد کاهش حوزه تحت کنترل خود بود که استبداد پدیدار شد (Koselleck, 1988: 75).

در چنین وضعیتی، «آنچه که هنر قضاوت کردن به شیوه‌ای بنیادین با تجربه‌ای غیرسیاسی آغاز شده بود آشکار شد که جهت‌گیری سیاسی دارد. نقد جاذبه‌ای بدست آورد آن زمان که همچون دستگاهی ارائه شد که کارکردهای آن می‌توانست از آن‌هایی که دین و از طریق وحی

1 -The illuminati and the intelligentsia

یا *Revelation* به اجرا درمی‌آمد، جدا شود» (Pía Lara, 2013: 110). لژها، از نظر کوزلک، تبدیل به نهاد اجتماعی قدرتمند جهان اخلاقی سدهٔ هجدهم شدند، از همین رو او مدعی است که انکار یوتوپیاگرایانهٔ اقتدار سیاسی در عوض منجر به مشروعیت سیاسی ایدئولوژی می‌شود، جایی که ظاهراً مفاهیم ضد اقتدارگرایانهٔ روشنگری مانند «خرَد»، «برابری» و «اخلاق» به مثابه جنگ‌افزارهای قدرت و کنترل، استفاده می‌شود. با این حال، جامعهٔ بورژوازی همچنان بر غیرسیاسی بودن، اصرار داشت و بر آنچه کوزلک ریاکاری عمیق و اعتقاد خودفریب در ماهیت بی‌طرف نقدگری آن تصویر می‌کند، چشم‌پسته است. طرفداران بورژوازی برای پنهان کردن ماهیت سیاسی نقدگری تلاش کرده‌اند. مطابق با نظر کوزلک، نقدگری ریاکارانه را بورژوازی به راه انداخت که مبتنی بر بدفهمی ماهیت متعلق به نقش نقدگری در سیاست بود، و این هیچ نکرد جز تقویت بحران. در واقع، دقیقاً مدعای غیرسیاسی بودن نقدگری بود که نقد اخلاقی را سیاسی کرد» (Olsen, 2014: 49-50). متفکر از نقدگری در حداکثر اندازه و ظرفیت آن کار می‌کشد، منتقد خودش را در مقام شاه شاهان می‌بیند که به‌سوی همسان پنداشتن پیشرفت با انقلاب، سوق می‌یابد. از آن به بعد، مدعاهایی میان اقتدار دولت و اقتدار جامعه رقابت می‌کنند که راه را برای پیش‌بینی‌های گوناگون دربارهٔ (مدعای) انقلابی باز می‌کند. (Koselleck, 1988: 119-130) از اینجا، ایدهٔ لُویت در باب یوتوپیاگرایی فلسفه‌های تاریخ در روایت کوزلک، پدیدار می‌شود.

۵-۳- روشنگری: بحران و فلسفهٔ تاریخ

کوزلک در ادامه به شرح «منبع اسرار بورژوازی» یعنی فلسفهٔ تاریخ می‌پردازد. این قدرتی بود که متفکران روشنگری بدست آورده بودند، قدرتی که آنها در کُل به واسطهٔ روشنگری در آن سهیم شدند. مطابق با نظر کوزلک، فلسفهٔ تاریخ مدرن نه تنها بورژوازی را ضمانت کرد، بلکه قادر به خلق جهانی جدید بود؛ این امر همچنین خطی سیاسی از کنش را ارائه کرد که در زمان، روبه‌جلو طرح‌ریزی شده بود و ظاهراً فقط نیاز داشت که مطابق با مدل‌های ریاضیاتی، به‌منظور سرعت بخشیدن و پیش‌بینی کردن جهان آینده، برنامه‌ریزی شود. با دنبال کردن نظریهٔ کارل لُویت، کوزلک فلسفهٔ تاریخ را شکلی از آخرت‌اندیشی مسیحی تعریف کرد که از طریق اندیشهٔ روشنگری، سکولار شده و طی سدهٔ هجدهم به آگاهی تاریخی انسان منتقل شده بود؛

بنابراین، کوزلک به‌طوری قابل‌توجه بر اساس کتاب معنا در تاریخ کارل لُویت، به شرح این استدلال پرداخت که فلسفه تاریخ مدرن از یک وضعیت تاریخی-اجتماعی خاص، در رابطه با برآمدن سپهر عمومی در روشنگری، ریشه گرفته‌است. در این پروسه بود که کوزلک بیان کرد، ایده الهیاتی رستگاری به برنامه‌ای عقلانی برای تاریخ و انسان به مثابه «خدایی زمینی»، تغییر شکل داد (سکولار شد) و مدعای رهبری تاریخ را داشت. انسان مدرن با تکیه بر جهان‌بینی تاریخی معاصر و درکی که درباره ایده پیشرفت به دست آورده بود، در آن زمان می‌اندیشد که شناختن تاریخ در هیئت یک کلیت و مشخص کردن آینده کامل آن، امکان پذیر است. از نظر کوزلک، گفتار فلسفه تاریخ، وظیفه افشاء کردن برنامه‌ای برای غلبه یافتن بر آنهایی که آماج حملات (منتقدان) قرار گرفته بودند، یافت. «همان‌گونه که جانشین الهیات، فلسفه تاریخ، از طریق اخلاق درونی (وجدان)، تبدیل به راهنمای غیرمستقیم رویدادهای تاریخی شد که مسیر تاریخ را مشخص می‌کرد» (Pia Lara, 2013: 111).

از همین‌روی «به‌واسطه آگاهی تاریخی-فلسفی بود که متفکران روشنگری مانند تورگو، روسو و راینال، نخست به شکل غیرمستقیم شروع به پیش‌بینی و پس‌از آن مشروعیت بخشی به جنگ داخلی و انقلاب به مثابه مسیری برای براندازی دولت و سیاست غیراخلاقی آن به نام جهانی بر اساس انسانیت، خرد و حقیقت، کردند. مطابق با نظر کوزلک، فلسفه تاریخ همچون جنگ‌افزاری سیاسی، بسیار کارگر افتاد. از یک‌سو، با وعده طرح ریزی مترقی سیر، هدف و پایان‌پذیری در تاریخ، به‌سوی جهانی ایده‌آل راهبری شد که در آن سیاست، قدرت و سلطه به نام آزادی و برابری مطلق، برافتاده بود، این ایده‌آل مشروعیت یافت و حتی خواستار قلع‌وقمع هر چیز و هرکس شد که امکان داشت پرسشی مطرح کند یا به شیوه‌ای از سرعت تحقق جهان جدید بکاهد. درسوی دیگر، فلسفه تاریخ این امکان را برای افراد فراهم آورد تا از زیربار مسئولیت سیاسی اعمال‌شان، شانه خالی کنند به این دلیل که این کنش‌ها می‌توانست به ایده‌ای منجر شود که انسان‌ها صرفاً در حال خدمت و اطاعت کردن از مطالبه‌ها و سیر ذاتی تاریخ بودند. «ضرورت برنامه‌ریزی که با فلسفه تاریخ ارائه شد جای برنامه‌ریزهای مسئولیت سیاسی را گرفته بود. متفکر روشنگری، فیلسوف تاریخ است به حدی که او به‌شکل سیاسی مسئولیت‌ناپذیر باقی می‌ماند. بدین‌سان انقلاب با ساختار پیشرفت تاریخی پوشش داده شده بود، اما همین ساختار درواقع جنبه انقلابی را نیز که طرح اشغال دولت و دور زدن آن بود؛

در نهایت، نتایج برآمدن مطلقه‌گرایی از دل جنگ‌های مذهبی، تفکیک بیرون و درون، برآمدن سپهر عمومی و خصوصی، نقدگری اخلاقی با هدف سیاسی، مقابله با مطلقه‌گرایی و... در فلسفه تاریخ و بحران همچون قضایایی متقابل (و قرینه) بروز کردند. این متقابل‌بودن از پروسه‌ای بحرانی/انتقادی ریشه می‌گیرد که عقل بورژوازی در مقابل دولت دنبال کرده است. نقد درون فلسفه تاریخ قاعده‌بندی شده بود؛ نقاد از بحران خبر می‌دهد که ضرورتی فلسفی - تاریخی است. از سویی بحران، خود منجر به بحران شد. به واسطه انقلاب، بحران منجر به دو مطلق شد، بدیل‌های مخالف و کاملاً مطلق، یعنی آزادی یا بردگی، خرد یا دولت‌گرایی. مدعای انقلاب، مطلق و جهان‌شمول بود و با شاه مخالف بود. اخلاقیات و خرد روشنگری از چین تا آمریکا، از پاریس تا پکن، میان آشنا و غریبه معتبر بود، و میان دولت‌ها یا میان دولت و فرد، انسان‌ها و شهروندان، تمایز قائل نمی‌شد (Koselleck, 1988: 41-42). واقعیت سیاسی بحران جدید به این معنا بود که انقلاب یعنی جنگ داخلی. دیکتاتوری از دل آشوب بیرون آمد. دیکتاتوری، ایده‌های روشنگری را با اخلاقیات سیاسی شده، منحرف کرد و اراده عمومی را ماذیت بخشید، تمایز میان دولت و جامعه، دولت و انسان را از طریق اطاعت مطلق، از میان برد. طرح‌ها به بارننشسته رها شد و تبدیل به نقطه کانونی دیکتاتوری شد: «روسو می‌نویسد که اقتدار مطلق‌ترین چیزی است که تا درون انسان نفوذ می‌کند» (Koselleck, 1988: 165). بحران ۱۷۸۹م، پایانی برای پروسه انتقادی/بحرانی طولانی بود که با آگاهی‌ای که در سپهر خصوصی شکل گرفت، آغاز شد و طی سده هجدهم هم شتاب گرفت، سده «نقد و بحران» و بخصوص نیمه دوم سده هجدهم، زمانی که هر چیزی به نظر غیرقابل‌بازگشت می‌رسید و اروپا وارد دورانی جدید شد جایی که بحران، در نقدگری، پنهان بود (Koselleck, 1988: 103). در مقابل، نقدگری در بحران پنهان شد، بحرانی که در جنگ‌های مذهبی اروپایی‌ها متجلی شد. دوران جدید با بحران آغاز شد و در نظم دولت-محور تداوم یافت و نقد نیز فزونی یافت. بحران نقد، نقدگری را تبدیل به دیکتاتوری کرد؛ نیمه دوم سده هجدهم صرفاً وضعیت بحران یا *état de crise* نبود، بلکه همچنین بحران دولت یا *la crise de l'état* هم بود، نخست، بحران دولت مطلقه و سپس بحران دیکتاتوری (دیکتاتوری به مثابه بحران) بود. (Koselleck, 1988: 168)

نتیجه گیری

آنچه در این نوشتار مطرح کردیم، جستاری زمینه مند از نقد کوزلک به اندیشه سیاسی-تاریخی مدرن بود که آن را محصول سنت ضدروشنگری سده بیستم آلمان معرفی کردیم که به شکل مشخص درباب توضیح وضعیت سده بیستم و ریشه‌های آن در روشنگری و فلسفه‌های تاریخ یوتوپیاگرا از کارل لُویت تأثیر پذیرفته بود و درباب توضیح ریشه‌های روشنگری به بسط ایده کارل اشمیت پرداخته بود. به گونه ای که نقدهای اشمیت، لُویت و کوزلک به اندیشه روشنگری همچون سلاحی در زمانه جنگ سرد علیه اندیشه مدرن است؛ اما نکته اینجاست، همان طور که کوزلک در مقدمه کتاب نقد و بحران اشاره کرده است، در این جنگ سرد هر دو بلوک متخاصم مولود اندیشه روشنگری هستند.

به هرروی، کاوش در ریشه های شکل گیری اندیشه مدرن و نسبت آن با بحران، اعم از بحران زایی، بحران اندیشی^۱ و...، یکی از محوری ترین پژوهش های اروپایی و آمریکایی است. بحران در اندیشه سیاسی در زمینه ای کلی تر، مطابق نظر اسپرینگز، علل پدید آمدن ایده ها و نظریه های سیاسی است؛ اما بحران در اندیشه سیاسی مدرن از نظر متفکرانی مانند کوزلک علت اصلی آسیب زایی و نتایج فاجعه بار تحولات در اروپا از سده هجدهم میلادی به این سو است که خود را در انقلاب ها، شورش ها، جنگ های داخلی، سست شدن پایه های حاکمیت دولت ها و... تا شکل گیری دو بلوک متخاصم شرق و غرب در سده بیستم نشان می دهد که حتی در برهه هایی حیات بر روی زمین را با مخاطره مواجه می کند. لذا، از نظر متفکرانی مانند اشمیت، لُویت و کوزلک اندیشه سیاسی مدرن نامشروع است.

۱- برای اطلاع دقیق تر بنگرید به:

-بهنام جودی، ۱۴۰۲، بحران در آگاهی اروپایی، اندیشه سیاسی جدید و بحران اندیشی، جلد نخست ۱۵۰۰ تا ۱۶۸۰ میلادی، انتشارات هزاره سوم اندیشه

-بهنام جودی، ۱۴۰۳، بحران در آگاهی اروپایی، اندیشه سیاسی جدید و بحران اندیشی، جلد دوم ۱۶۸۰ تا ۱۸۳۱ میلادی، انتشارات هزاره سوم اندیشه

منابع

- اشمیت، کارل، (۱۳۹۳)، *الهیات سیاسی: چهارفصل درباره‌ی مفهوم حاکمیت*، ترجمه‌ی لیلا چمن خواه، نگاه معاصر
- اشمیت، کارل، (۱۳۹۷)، *لویاتان در نظریه دولت تامس هابز، معنا و شکست یک نماد سیاسی*، ترجمه شروین مقیمی زنجانی، روزگار نو.
- اشتراوس، لئو، ۱۳۹۶، *مقدمه‌ای سیاسی بر فلسفه*، ترجمه‌ی یاشار جریانی، نشر آگه
- اسپریگنز، توماس، ۱۳۹۲، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی، نشر آگه
- ریسترر، برتولد، (۱۳۹۴)، *کارل گویت، کاوشی نقادانه در باب تاریخی گری*، ترجمه‌ی زانیار ابراهیمی، نشر فلات
- فریدریش، کارل، ی، ۱۳۹۶، «تأملات فلسفی لایبنتس پیرامون حقوق، سیاست و دولت»، در *نوشته‌های سیاسی لایبنتس*، ترجمه‌ی هیمن برین، نشر روزبهان
- کرول، جو پل، (۱۳۹۹) *پایان الهی یا یسری تاریخ، مجادله بلومبرگ، گویت و اشمیت در باب سکولاریزاسیون و مدرنیته*، ترجمه‌ی زانیار ابراهیمی، پگاه روزگار نو
- گویت، کارل، (۱۳۹۶)، *معنا در تاریخ*، ترجمه‌ی سعید حاجی نصری و زانیار ابراهیمی، انتشارات علمی و فرهنگی

- Bizas, Konstantinos, (2016). "Reinhart Koselleck's Work on Crisis", *French Journal for Media Research*-n 5/2016-ISSN 2264-4733
- Edwards, Jason, (2006). "Critique in Crisis today: Koselleck, Enlightenment and the Concept of Politics", *Contemporary Political Theory*, 2006, 5 (428-446)
- Enlightenment Studies in: *ENCYCLOPEDIA OF THE ENLIGHTENMENT*, Edited by Alan Charles Kors, OXFORD UNIVERSITY PRESS 2006
- Fillafer, Franz Leander, (2007). "THE ENLIGHTENMENT ON TRIAL", *Reinhart Koselleck's interpretation of Aufklärung, in The Many Faces of Clio* Edited by Q. EDWARD WANG AND FRANZ L. FILLAFER, Berghahn Books, New York. Oxford.
- Gilbert, Andrew Simon, (2019). *The Crisis Paradigm, Description and Prescription in Social and Political Theory*, Palgrave Macmillan
- Haikala, Sisko, (1997). "Criticism in the Enlightenment, Perspectives on Koselleck's *Kritik und krise study*" in *Finnish Year Book of Political Thought* VOL.1 So Phi
- Norberg, Jakob, (2015). "concepts, political, the encyclopedia of political thought", edited by Michael gibbons
- Koselleck, Reinhart, (1988). *Critique and Crisis, Enlightenment and the pathogenesis of modern society*, The MIT press

- Olsen, Nikolas, (2014). **HISTORY IN THE PLORAL, an Introduction to the Work of Reinhart Koselleck**, Berghahn Books
- Pía Lara, María, (2013). **The Disclosure of Politics, Struggles Over the Semantics of Secularization**, Columbia University Press New York
- Isenberg, Bo, (2012). "Critique and Crisis Reinhart Koselleck's thesis of the genesis of modernity" in [www. Euro zine Com](http://www.Eurozine.com)
- Sternhell, Zeev, (2010). **The Anti-Enlightenment Tradition**, Translated by David Maisel, Yale University

